

Determination of Dowry: One Condition and Several Challenges

Ardavan Arjang

Associate professor at faculty of Theology, Meibod University, Yazd, Iran (Author in charge).

arzhang1345@gmail.com

Fatemeh Alizadeh

PhD student of Qom University.

f.alizadeh1973@gmail.com

Abstract

One of the conditions stated for mahriyyah (dowry) is its determination and, of course, it faces challenges and ambiguities. The meaning of its determination, the inference of arguments (Nafy Gharar, Bay'e Jazaf) against the determination of exchanging items in the contract and the possibility of considering this condition in conclusion of marriage contract, the documentary and reasonable arguments in the necessity of complete determination of the dowry or the inference of brief determination of dowry, the concept of brief determination, lack of conceptual clarity and referential knowing of moderate principle which in the narratives is considered as the solution of ambiguous dowries, are some of the challenges the determination of dowry has faced ambiguities. The current study seeks to mention the challenges in order to find the solutions based on the jurists' thought and viewpoint.

Keywords

Conclusion of marriage, dowry, challenges, known, determined, exchange, Gharar.



علم به مهریه؛ یک قید و چندین چالش

اردوان ارژنگ *

فاطمه علی‌زاده **

چکیده

یکی از شرایط و قیودی که برای مهریه ذکر می‌شود، معلوم بودن آن است و البته، این قید با چالش‌ها و ابهام‌هایی روبروست. معنای معلوم بودن، چگونگی دلالت ادله (نفسی غرر، ناروایی بیع جزاف) بر شرطیت معلوم بودن عوضین در عقود و امکان اجرای این شرط در عقد نکاح، توان سندی و دلالتی ادله بر لزوم علم تفصیلی به مهریه یا استنباط کفایت علم اجمالی از آن‌ها، مفهوم علم اجمالی، عدم وضوح مفهومی و تشخیص مصداقی امر «وسط» که در روایات، به‌عنوان راه‌حل مهریه‌های مبهم آمده است، بخشی از چالش‌هایی‌اند که قید معلوم بودن مهریه را با ابهام روبه‌رو ساخته‌اند. این پژوهش در صدد است تا با برشمردن و بیان این چالش‌ها، راه برون‌رفت از آن‌ها را - بر اساس اندیشه و رأی فقها - بیان نماید.

کلیدواژه‌ها

عقد نکاح، مهریه، چالش، مجهول، معلوم، معاوضه، غرر.





۱. مقدمه

یکی از توافقات طرفین در نکاح دائم، تعیین مهریه و یکی از شرایط، معلوم بودن است، اما این قید/شرط، خود از گونه‌هایی ابهام و نامعلومی رنج می‌برد و به عبارت دیگر، قیدی است که هر چند به ملاحظه اسم و مستمایش باید معلوم باشد، اما با برخی ابهام‌ها مواجه و مبتلاست. برخی با جزمیت و به قطع بر لزوم علم تفصیلی در مهریه، پای فشرده و معلوم بودن فی الجمله مهریه را بر نمی‌تابند و برخی نیز بحث کفایت علم اجمالی را پیش می‌کشند و البته هر گروه، ادله‌ای نیز ارائه داده‌اند. ادله‌ای که - برای لزوم علم به عوضین در دیگر معاملات - ارائه شده است، در بحث مهریه، چگونه قابل استنادند؟ و حدود این علم تا کجاست؟ به این معنا که مجهول بودن، تا چه حدی پذیرفتنی است و چه زمانی مهریه واجد ویژگی معلوم بودن می‌شود؟ مفهوم علم اجمالی و مصادیق آن چالشی دیگر است. احادیث و اخبار خاص این موضوع خود در چالش درایت و روایت درگیر است. «وسط» که در کلام معصوم علیه السلام، راه برون رفت از مهریه مبهم، معرفی شده است، نوعی ابهام مفهومی و مصداقی دارد و بی‌ضابطه نمی‌توان در صدد اعمال این وصف بود. از همین جهت بایسته است با استمداد از فقه - به مثابه منشاء تقنین قوانین، مساله را حل نمود. از همین رو، پس از واژه‌شناسی و واکاوی معلوم بودن، قلمرو علم به مورد مهریه و ابعاد آن بررسی شده است. نگاه تفقهی به ادله باورمندان به لزوم علم تفصیلی و دیدگاه کفایت علم اجمالی، گام بعدی است و بررسی چالش‌های مترتب بر علم اجمالی نیز گام‌های دیگر در تبیین این مسئله‌اند.

۲. چالش نخست: معلوم بودن؛ چیستی و ابعاد آن

«معلوم» به معنای دانسته شده، واضح، مسلم و در مقابل مجهول قرار دارد (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۳). در اصطلاح، برخی علم به مورد معامله را تصویری از ویژگی‌های کمی یا کیفی مورد معامله دانسته‌اند که از طرق مختلف معلوم می‌شود (شهیدی، ۱۳۷۷: ص ۳۱۴). در تعریف دیگر، مقصود از معلوم بودن مورد معامله این است که جنس، وصف و مقدار آن روشن

باشد؛ به گونه‌ای که دو طرف معامله بدانند داد و ستد درباره چه موضوعی انجام می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ج ۲: ص ۱۹۱).

اما آیا ذکر همه اوصاف برای تحقق وصف «معلوم بودن»، لازم است یا برخی، کفایت می‌کند و اگر چنین است، ذکر کدام یک از اوصاف ضروری است؟ برخی بر این باورند که اشاره به همه اوصاف جزئی لازم نیست. بلکه اوصاف دخیل در قصد مشترک از انگیزه‌های اصلی تراضی و معامله، بایستی روشن باشد تا بتوان آن را «معلوم» دانست (همان: ص ۱۹۴). به نظر می‌رسد اوصافی مورد نظر است که ارزش مورد معامله و نیز انگیزه‌های افراد به سبب آن متفاوت می‌شود. اما این مسئله خود دچار چالش دیگری شده است که ابزار غیرمتعارف در اندازه‌گیری چگونه است؟ تعیین مقدار صرفاً بر اساس ابزارهای رایج است، یا بهره‌گیری از روش‌های غیرمرسوم نیز رواست؟ اختلاف فقهی و عدم صراحت قانون، این چالش را ایجاد کرده است، اما با دقت در بخش اخیر ماده ۳۴۲ قانون مدنی، می‌توان گفت که ابزارهای تعیین اندازه باید تابع عرف محل انعقاد قرارداد باشد.

۳. چالش دوم: دلیل بایستگی معلوم بودن مهریه

چرایی شرطیت علم در تعیین مهریه، ناشی از شرایط لازم در صحت عقود است. در عقود و به‌ویژه بیع، برخی از شرایط، از جمله معلوم بودن مربوط به عوضین است. برای لزوم معلومیت عوضین، ادله‌ای پیش رو نهاده شده است، اما آیا این ادله، شامل شرط «معلوم بودن مهریه» هم می‌شود؟ یعنی آیا جهل در مهریه، موجب اتصاف به عناوین مانع صحت می‌شود؟

۳.۱. بیع جزاف (گزاف)؛ چیستی، حکم و ادله آن

یکی از ادله بایستگی علم به عوضین، نادرستی بیع جزاف از منظر روایات است. به طور کلی، خرید و فروش بدون کیل و پیمانه، به «بیع جزاف» نامبردار است؛ مانند خرید و فروش مخزنی از گندم، بدون این که مقدار آن معلوم باشد (علامه حلی،





۱۴۱۴ق، ج ۱۰: صص ۹۰ و ۴۵۲). واژه‌شناسان نیز همین معنا را تأیید کرده‌اند (نک: ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۳۲).

مشهور فقهای امامیه بر این باورند که بیع اشیای مکیل و موزون از سر حدس و به جزاف، جایز نیست؛ چراکه معلوم‌بودن مبیع، شرط صحت بیع است و جهالت، موجب فساد آن. شیخ طوسی در ابتدا بیع جزاف را صحیح دانسته، اما در چرخشی سریع دیدگاه بطلان را قوی‌تر انگاشته است. ایشان، روایات را دلیل حکم می‌داند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ص ۲۵۱). به اعتقاد محقق حلی، «بیع مکیل و موزون و معدود، به جزاف صحیح نیست؛ گرچه همانند صُبره قابل مشاهده باشد» (محقق، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ص ۱۲). در هر صورت، بسیاری از پیشینیان و متأخران به عدم صحت بیع جزاف تصریح کرده‌اند (موسوی‌خینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ص ۲۳۷)، اما بر اساس گزارش شهید ثانی، ابن‌جنید، بیع شیء مجهول به صورت صُبره، به گونه‌ی جزاف را جایز می‌داند (شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ص ۷۶۲). محقق اردبیلی نیز بیع جزاف، جایز می‌شمارد؛ وی در دلالت ادله‌ی مربوطه خدشه وارد می‌کند (اردبیلی، ۱۴۱۴ق، ج ۸: ص ۵۱۷). در هر صورت، مشهور، بیع جزاف را نادرست می‌دانند.

هدف از ذکر حکم بیع جزاف و نگاهی به ادله ناظر به آن، این است که گویی مبنای بایستگی معلوم‌بودن مهریه، همان دلیلی است که معلوم‌بودن عوضین در بیع را لازم می‌داند. برخی به استناد این ادله در مهریه نیز معلوم‌بودن را شرط می‌دانند؛ معلوم بودن که نگذارد با عدم ذکر مهریه، عقد نکاح همانند بیع جزاف شود. دلیل بیشتر فقهاء بر ناروایی بیع جزاف، روایات است. دو دسته روایت وجود دارد: یکی؛ روایات خاص (نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۱۷۹). اما گویا این نصوص نافی صحت بیع جزاف، ناظر به موردی نیست که از آغاز، بنای متعاملان بر کیل و وزن نبوده و صرفاً می‌خواهند بر اساس مشاهده معامله کنند، بلکه می‌تواند به موردی مربوط باشد که هیچ راهی برای شناخت بعدی متصور نیست. از این رو، نصوص خاصی که در باب علم به مبیع در مکیل و موزون وارد شده‌اند، صرف نظر از اعتبار سندی، از نظر دلالت هم قابل‌اشکال هستند. دسته دیگری از اخبار، روایات نفی‌گراند که به طور جداگانه ذکر خواهد شد.

۲.۳. غرر

واژه‌شناسان برای غرر، معانی متعددی ذکر کرده‌اند، از جمله: «خطر» (جوهری، ۱۴۱۰ق: ص ۷۶۸) «در معرض نابودی قرار دادن» (شرتونی، ۱۴۰۳ق: ص ۸۶۷). ابن منظور نیز در بیان معنا و مدلول غرر به معنای جهل و فریب اشاره کرده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۵: ص ۱۴). غروی اصفهانی معتقد است که غرر در شش مورد استعمال شده است: (۱) غفلت؛ (۲) خدعه؛ (۳) خطر؛ (۴) عملی که در آن ایمنی از ضرر نیست؛ (۵) آنچه انسان نمی‌تواند به عهده بگیرد؛ (۶) آنچه ظاهری خوب، اما باطنی بد دارد. ایشان به گونه‌ای خاص این شش معنا را به خدعه بر می‌گرداند (نک: غروی اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ص ۲۷۷).

۳.۲.۱. حکم معاملات غرری و ادله آن

حکم بیع غرری، بطلان است و مهم‌ترین دلیل آن نیز اجماع، ضروری بودن بطلان (ضروری فقه؛ نه ضروری دین) (لنکرانی، درس خارج، ۹۴/۱۰/۱۵) و حدیث نبوی ﷺ نهی از غرر (نراقی، ۱۴۱۷ق: ص ۸۳) و عدم خلاف (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲: ص ۴۰۵) و سیره مسلمانان است (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ص ۳۱۳).

۳.۲.۲. نهی از غرر؛ چالش روایت و درایت

مرحوم نراقی در مورد سند روایت «نهی النبی ﷺ عن الغرر/ بیع الغرر»، (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷: ص ۴۴۸)، چندین تعبیر دارد: (۱) این روایت متفق علیه عامه و علمای شیعه است؛ (۲) ضعف آن، با شهرت عظیمه جبران شده است؛ (۳) پشتوانه‌ی اجماع قطعی را دارد؛ (۴) مفاد آن، از ضروریات است (نراقی، ۱۴۱۷ق: ص ۸۴).

شیخ انصاری می‌گوید اشتهار روایت، ارسالش را جبران می‌کند (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ص ۱۹۶)، اما بنا بر باور مرحوم خوئی سند آن ضعیف است (موسوی خوئی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ص ۳۱۸)، امام خمینی می‌فرماید: «این روایت در کتاب وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل، سندهای مختلف دارد که آن را قابل استناد می‌کند، اما دلالتش مشکل دارد» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ص ۲۹۵). البته، همه متفق القول اند در این که سند این روایت، ضعیف است، اما جبران ضعف آن با شهرت، بستگی به مبنای هر فقیه دارد.





در مورد دلالت روایت و ارشادی بودن نهی همداستانی به چشم نمی‌خورد. برخی با فرض ارشادی بودن نهی، مفاد آن را دال بر فساد معامله دانسته‌اند (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ص ۱۵۰). بنا به نظر نائینی، نهی ارشادی و نهی از مسبب نیز دال بر فساد است (نائینی، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ص ۳۴۲). به تلقی برخی دیگر، نهی، موجب فساد است (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ص ۱۹۶) و البته، مرحوم خوئی در این باب به تفصیل قائل‌اند؛ با این توضیح که اگر غرر به معنای خدعه باشد، نهی در روایت، تکلیفی بوده و دلالت بر فساد ندارد، اما اگر به معنای خطر باشد، ناظر به جهت وضعی معامله است. ایشان می‌افزاید: از سوی دیگر، چون تعیین یکی از دو معنا معلوم نیست، استدلال به حدیث امکان ندارد، اما در پایان بر این باور است که اگر غرر به معنای خطر باشد، بطلان معامله را می‌توان به آن مستند کرد (موسوی خوئی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ص ۲۵۹). رأی مرحوم نراقی این است که نهی شارع، عام است و حتی صورت علم و رضایت طرفین را نیز در بر می‌گیرد (نراقی، ۱۴۱۷ق: ص ۹۷)؛ یعنی رضایت طرفین نیز مصحح چنین معامله‌ای نیست.

افزودنی است که در نظام‌های حقوقی مهم، به ویژه ایران، بطلان معامله غرری، مسلم و از قواعد آمره محسوب می‌شود و حتی در فرض رضایت، علم و جهل متعاملان، چنین معامله‌ای، بهره‌ای از جواز ندارد.

۳.۲.۳. حکمت بطلان معامله غرری؛ راهی برای تسری حکم غرر به نکاح

این حکم فقهی بر مبنای جلب مصالح و یا دفع مفاسدی استوار است. متفرع بر درک این مصالح و مفاسد، آیا امکان تسری وجود دارد؟ یکی از مبانی می‌تواند ناروایی اکل مال به باطل باشد. وقتی به دست آوردن مبیع یا عوض آن، مجهول باشد و در نهایت، بدانجا بیانجامد که بدون پرداخت هزینه، منفعتی حاصل آید - در واقع - به صورت ناعادلانه، مالک شده و اکل مال به باطل شده است. مبنای دیگر ضرر واجب‌الدفع است؛ چراکه در معاملات غرری به دلیل مجهول بودن، ایجاد ضرر برای یکی از طرفین قطعی است. در تأیید این استنباط می‌توان به رأی مرحوم صاحب ریاض استناد کرد که یکی از دلایل لزوم معلوم بودن مهریه را قاعده‌لاضرر دانسته است (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۲:

ص ۹). پیشگیری از منازعات احتمالی، مصلحت دیگر این حکم است. گویی اصولاً حکمت تشریح برخی از شروط در معاملات، مانند شرط معلوم بودن، جلوگیری از منازعات است. میرفتاح مراغه‌ای می‌گوید:

از روش شارع استنباط می‌شود که بنای شرع بر از بین بردن منازعه میان مردم است و بدون شک، «غرر»، موجب مشاجره می‌شود. پس، روش حکیمانه اقتضا می‌کند که ریشه این نزاع از بین برود. نهی از معامله غرری و باطل دانستن آن، مانع بروز اختلافات بعدی است (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ص ۳۱۳).

به این معنا که نهی شارع شامل مواردی نیز می‌شود که عقلاً، جهل را مخاطره‌آفرین یافته و معامله خود را انجام می‌دهند؛ مانند آن که فلز نامعلومی را که شاید طلا یا مس باشد، به قیمت مس بخرد (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ص ۱۸۶). مبنای دیگر این است که معامله غرری، به عدم امکان وفای به تعهد ناشی از عقد می‌انجامد که بر پایه قاعده «بطلان عقد به سبب تعدّر وفا به مدلول آن»، باطل است (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ص ۱۳۵). یکی از مصادیق تعدّر وفا، تعدّر تسلیم موضوع قرارداد (به سبب مجهول بودن مبیع) است.

۳.۳. ادله استنادی؛ چاره‌ای دیگر برای تسری

امکان و جواز تسری حکم بطلان بیع غرری به دیگر عقود (معاوضه‌ای و غیرمعاوضه‌ای) بحثی است که با نبود آن، تمسک برای لزوم و بایستگی شرط معلوم بودن مهریه، ناشدنی است؛ از همین رو، در این گام، سخن در مورد همین مسئله است. با عنایت به ادله پیش گفته، قاعده غرر در عقد بیع جاری است. امکان تسری به دیگر عقود را می‌توان به دلایلی مستند کرد: یکی دأب فقهاست که در بسیاری از عقود، به این قاعده تمسک می‌جویند. بنا به گزارش صاحب عناوین، فقها در بطلان بسیاری از عقود به قاعده غرر تمسک کرده‌اند (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ص ۳۱۲). دلیل دیگر، اجرای گونه‌ای از تنقیح مناط است؛ زیرا علت و مناط بطلان بیع غرری، چیزی جز غرری بودن نیست. با یافتن مناط، می‌توان گفت که هر جا غرر تحقق یابد، حکم نیز به دنبال آن می‌آید؛ خواه در بیع و یا





در غیر آن. دلیل دیگر این است که بنا برخی از نقل‌ها، روایت «نهی النبی ﷺ عن الغرر»، مطلق است و عمومیت دارد (ناظر به خصوص بیع نیست) و بر این اساس، قاعده غرر شامل تمامی عقود - بجز صلح بر امر مجهول - خواهد شد (مراعی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ص ۳۱۲). محقق حلّی، افزون بر غرر در عقد بیع، در دیگر عقود معاوضی (مثل مزارعه و شرط تعیین مدت) نیز آن را پیش می‌کشد و البته، سرانجام - به مثابه یک ضابطه - غرر را شامل تمامی عقود معاوضی می‌داند (محقق، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ص ۱۱۹). شیخ انصاری نیز می‌گوید:

فقها، غرر را مخصوص بیع ندانسته و در دیگر معاملات و حتی در غیر معاوضی، مانند وکالت هم به این حدیث، استدلال کرده و غرر را نفی می‌کنند؛ چه رسد به معاملات معاوضی، مانند اجاره (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ص ۲۰۹).

موضع به ظاهر دوگانه برخی فقها بر همین موضوع دلالت دارد. شیخ طوسی آنجا که می‌خواهد بیع غرری را باطل بیانگارد، به نقل «نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر» استناد می‌کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ص ۱۵۵)، اما آنگاه که در صدد است تا غرر را به دیگر عقود (مانند عقد شرکت و ضمان) تسری دهد، به نقل دوم، یعنی «نهی النبی ﷺ عن الغرر» تمسک می‌کند (همو، ۱۴۰۷ق، ج ۳: صص ۳۱۹ و ۳۳۰). همچنین ابن زهره نیز گویا موضع دوگانه‌ای دارد و در کتاب شرکت به نقل دوم تمسک کرده است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق: ص ۲۴۶). از این بیان روشن می‌شود که عقد شرکت و ضمان مشمول نبوی اول (نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر) نشده، بلکه نقل دوم شامل آن‌ها می‌شود و گویا دو بزرگوار هم هر دو نقل را قبول دارند و هم این که نیازی به تنقیح مناط ندیده‌اند، اما طرفه آن که هر دو - با هر مبنایی که باشد - غرر را در دیگر عقود نیز قابل تحقق دانسته و بالتبع حکم بطلان بر آن بار می‌کنند. تأمل در ادله مختلف، نشان می‌دهد که اگر نقل مطلق را بگیریم، شامل دیگر عقود و از جمله نکاح می‌شود و اگر نقل نهی از بیع را بپذیریم، به استناد ادله‌ای که ذکر شد، شامل نکاح و مهریه می‌شود.

۳.۳.۱. نسبت معانی غرر و قید معلوم بودن مهریه

این بخش، صورت بندی دیگری از بیان این حکم است که به استناد نهی از غرر، باید مهریه، واجد ویژگی معلوم بودن باشد؛ یعنی اگر غرر به معنای خطر باشد، دال بر بایستگی شرط معلوم بودن عوضین در معامله است. تسری آن به مهریه و شرط معلوم بودن مهریه، منوط به روایی تسری به غیر بیع است که ما این تسری را روا و جایز دانستیم. در این صورت، می توان گفت که مجهول بودن مهریه، همراه خطر بوده و آن خطر، نااطمینانی از دسترسی به مهریه است؛ چراکه مهریه نامعلوم در شرف از دست رفتن است، اما اگر غرر به معنای جهل باشد، دال صریح بر لزوم شرط معلوم بودن عوضین در معامله است. البته، در این حالت باید حکم را بر جواز تسری غرر به غیر بیع و نکاح - و مآلاً به مهریه و شرط معلوم بودن مهریه - وافزون بر این، بر اثبات قابلیت اجرای احکام عقود معاوضی در عقود غیر معاوضی مبتنی بدانیم که ابتدای ما بر همین استدلال است.



فقه

علم به مهریه؛ یک قید و چندین چالش

اگر غرر به معنای فریب باشد، در صورتی بر بایستگی شرط معلوم بودن عوضین در معامله و همچنین شرط معلوم بودن مهریه دلالت دارد که (۱) احکام عقود معاوضی در عقود غیر معاوضی قابلیت اجرا داشته باشد؛ (۲) عدم علم به مهریه را نوعی فریب تلقی کنیم؛ (۳) طرف، قصد فریب داشته باشد.

در مقام نتیجه گیری، به نظر می رسد اگر غرر مبتنی و ناظر بر معاوضه باشد در عقد نکاح جاری نیست و اشتراط علم به مهریه، از این جهت، فاقد پشتوانه است، اما اگر خود غرر (صرف نظر از معاوضی بودن) را با برخی از معانی در نظر بگیریم، شامل عقد نکاح و بالتبع شامل شرط معلوم بودن مهریه می شود.

۴. چالش سوم: لزوم علم تفصیلی یا کفایت علم اجمالی

لزوم معلوم بودن مهریه از تمام جهات (علم تفصیلی) یا کافی بودن معلوم بودن فی الجمله (کفایت علم اجمالی)، چالشی دیگر است. برخی دیدگاه نخست را برگزیده و عده ای دیگر به دیدگاه دوم قائل اند.



۴.۱. انگاره لزوم علم تفصیلی

برخی معتقدند که نکاح از جمله معاوضات است و مهریه، حکم عوضین را دارد و باید کاملاً معلوم باشد؛ چرا که مهر مجهول فی نفسه، قابلیت روشن سازی ندارد. از این منظر شرایط عوضین در بیع، در مهریه هم لازم الرعایه اند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۴: ص ۳۱۲). شهید ثانی بر همین اعتقاد است: «از جمله مفسدات مهر، مجهول بودنش است. اگر عقد نکاح بر مهر مجهول (مانند تعلیم سوره‌ای نامعین) باشد، مهر باطل است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۸: ص ۱۸۰).

۱. عمده ترین دلیل لزوم علم تفصیلی به موضوع مهریه، روایت است؛ از جمله این روایت: «نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر» (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷: ص ۴۴۸).
۲. قاعده لاضرر. نامعلوم بودن مهریه، موجب ضرر به طرفین می شود و به استناد قاعده لاضرر، معلوم بودن کامل لازم است؛ نه معلوم بودن فی الجمله (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق، ج ۶: ص ۷۲).
۳. اصل احتیاط: لازم دانستن علم تفصیلی، به احتیاط نزدیک تر است. فتوای برخی ناظر به این که احوط این است که در زمان حاضر و برای جلوگیری از اختلافات بعدی، مهریه باید کاملاً معلوم باشد (همان)، می تواند مستند به همین اصل باشد.
۴. اصل احتیاط در فروج: با شک در این که با مهریه معلوم فی الجمله، آیا حلیت حاصل می شود یا نه. مقتضای این اصل آن است که با مهریه معلوم فی الجمله، باید احتیاط کرده و حکم به حلیت داده نشود.
۵. اصل لزوم معلوم بودن در معاوضات: اگر پیمان زناشویی را گونه‌ای از معاوضه بدانیم، اشتراط علم تفصیلی، بایسته می شود به این دلیل که مهریه نیز از این جهت با دیگر معاوضات، تفاوت ندارد؛ زیرا صداق، گرچه در اصل عوض (شرط) نیست، اما آنگاه که ذکر شود، احکام معاوضات بر آن جاری می شود و یکی از موانع صحت آن، مجهول بودن است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۸: ص ۱۸۰). برخی بر این باورند که مهر در مقابل بضع زن قرار گرفته و قیمت هر بضعی متفاوت است؛ از این رو، باید برای هر زنی قیمت

بُضع او را در نظر گرفت (محقق‌ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ص ۳۴۲). مکارم شیرازی نیز می‌گوید: نکاح بدون مهر، مخصوص پیامبر ﷺ است. در نکاح، معاوضه هست و البته، نه معاوضه زن با مهریه، بلکه مهریه، عوض نکاح و منافع زن است. عبارت قرآنی «اجورهن» نشان‌دهنده همین مقابله و عوض بودن است؛ پس، نکاح بدون مهریه نداریم (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق، ج ۶: ص ۷۲).

۴.۲. دیدگاه کفایت علم اجمالی

مشهور فقها، بایستگی علم تفصیلی به مهریه را بر نتافته و به علم اجمالی بسنده می‌کنند (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ص ۳۶۷؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۱: ص ۲۲). اینان می‌گویند آن شرایطی که در معاوضات محض، لازم است، در نکاح و مهریه، شرط نیست. گویی نکاح، «معاوضه محض» نیست که تاب غرر را نداشته باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق: ص ۲۰۵). کاشف الغطاء با عبارت «لا یشرط معلومیة القدر» به کفایت علم اجمالی، تمایل جدی دارد (همان: ص ۲۰۴). مهم‌ترین دغدغه صاحب ریاض نیز در بحث دلایل این است که مسئله را به غرر پیوند داده و آن را جدی‌ترین مانع دانسته و سپس سعی کرده تا به آن پاسخ دهد و در همین راستا، می‌گوید: با مشاهده، بخش قابل توجهی از غرر مشکل‌ساز، برطرف شده و غرر باقیمانده، به خاطر شرایط خاص نکاح که معاوضه محض نیست، نادیده گرفته می‌شود (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰: ص ۱۲). کاشف الغطاء نیز غرر را اصلاً مانع نمی‌داند. به دلیل این که نکاح، معاوضه صرف نیست که نبود غرر از همه جهات، لازم باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق: ص ۲۰۵). تفاوت ایشان با صاحب ریاض در این است که گویا او غرر جزئی را - به خاطر وضعیت خاص نکاح - نادیده می‌گیرد، اما کاشف الغطاء، هیچ نوع غرری را در مهریه، مشکل‌ساز نمی‌داند.

این گروه در پاسخ به استناد به روایت در دلایل موافقان علم تفصیلی، می‌گویند: روایت ناهی از بیع غرری، در صورتی در این جا قابل استناد است که اولاً، بتوان آن را به دیگر عقود هم سرایت داد (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ص ۲۰۹) و ثانیاً، غرر به معنای جهل





به موضوع معامله باشد، اما اگر قابل تسری نباشد و غرر هم به معنای جهل و یا عدم توانایی در دستیابی به موضوع - مثل بیع ماهی در نيزار - باشد (شهید اول، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ص ۱۲۹)، این دلیل استناد ناشدنی است؛ زیرا اگر قرار بر تسری به دیگر عقود باشد، «اصل سنخیت» حکم می‌کند به عقود همانند بیع (یعنی عقود معاوضی و مغایبه‌ای) سرایت یابد، در حالی که نکاح، فاقد این ویژگی است (شیخ انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ص ۲۰۹). افزون بر این، غرر در معاملات، زمانی مانع صحت تلقی می‌شود که عقلا و عرف نسبت به آن تسامح و اغماض ننمایند (شهید اول، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ص ۲۷۳). به عبارت دیگر، اگر غرر به حدی باشد که موجب اتصاف معامله به غرر بشود، مشکل‌ساز است؛ چرا که غرر ناچیز در حکم عدم‌الغرر است.

۴.۲.۱. آیات

آیاتی در مورد مهریه وجود دارد که مطلق بوده و فاقد قید معلوم بودن هستند. اگر خداوند متعال، این قید را لازم می‌دید، آن را ذکر می‌فرمود. اطلاق آیه شریفه (...فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...) (نساء: ۲۴)، دلالت بر همین موضوع دارد.

۴.۲.۲. روایات عام

مهم‌ترین حدیثی که عمومیتش دستاویز باورمندان به کفایت علم اجمالی شده است، «المهر ما تراضی به الناس» (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۴: ص ۶۰۴) است. صاحب جواهر آن را دارای اطلاق می‌داند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۱: ص ۱۸) و شیخ اعظم هم اطلاق آن را با تعبیر «عمومیت» بیان می‌کند (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۲۶۰). مضمون این روایت، به اشکال دیگری نیز آمده است: «الصداق ما تراضیا علیه مِنْ قلیل او کثیر فهو الصداق» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۳۷۸). مهریه آن است که بر آن تراضی نمایند؛ چه کم و چه زیاد، پس همان مهر است.

گویا سند آن فاقد اشکال است و اگر ضعفی هم در ارسال و یا افراد باشد، تلقی به قبول شده و مستند برخی فتاوا قرار گرفته است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۱: ص ۱۸)، اما در مورد

دلالتش این مناقشه وجود دارد که از حیث قید معلومیت، اطلاق ندارد، بلکه اطلاقش از جهت مقدار (زیاد یا کم بودن) مهریه است. سائل از امام در مورد کمیت مهریه پرسیده و پاسخ ایشان نیز ناظر به همان سؤال است. قرینه مؤید این که در روایات مشابه و یا نقل‌های دیگر همین روایت، عبارت «کثیر او قلیل» آمده است که خود دال بر این است که سخن بر سر «مقدار» است. حتی شیخ انصاری نیز بر این باور است که امام در صدد بیان حقیقت صِدَاق نبوده‌اند؛ چراکه نیازی به آن نبود (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۲۶۰). دلیل این که سائل، پاسخی دیگری می‌خواست، این است که اصلاً ماهیت مهریه، روشن بوده و لزومی به پرسش نبوده است. به نظر می‌رسد روایت حتی از جهت «کفایت مشاهده» نیز اطلاق ندارد. یعنی اطلاقش، ناظر به هیچ کدام از فروعات قید علم به مهریه نیست.

۴.۲.۳. روایات خاص

روایاتی در خصوص مهریه وجود دارند که مطلقاً و قید معلومیت مهریه را ندارند. مضمون یکی از روایات این است که پیامبر ﷺ، زنی را در ازای تعلیم قرآن، به ازدواج مردی در آورد (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵: ص ۶۱)؛ در حالی که معلوم نبود که او چه مقدار قرآن بلد است و مشخص نبود که قرار است چه مقدار به زن یاد دهد! یعنی پیامبر ﷺ، آموزش قرآن را در حالی به عنوان مهر پذیرفته‌اند که میزان آن به طور کامل روشن نبوده است. بنا براین، به طریق اولی اگر مهریه‌ای فی الجمله، معلوم باشد، نایستی آن را باطل دانست. از امام صادق علیه السلام در مورد مهر سؤال شد. فرمود مشتی گندم [صحیح است] (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱: ص ۴۹)، در حالی مقدارش مجهول بود.

در روایت دیگری ابن ابی عمیر از علی بن ابی حمزه نقل کرده است که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردی با زنی با مهریه یک خادم، ازدواج می‌نمایند. فرمود: خادم متوسط انتخاب می‌شود. گفتم اگر مهریه، خانه باشد، چطور؟ فرمود: خانه‌ای متوسط (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۳۸۱). همچنین ابن ابی عمیر از اصحاب از امام رضا علیه السلام چنین روایت کرده که در خصوص مردی که با مهریه یک خانه با زنی ازدواج نموده، از ایشان سؤال کردم. او فرمود: برای زوجه، خانه‌ای متوسط است (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱: ص ۲۸۵). در





این دو روایت، خانه‌ای که مهریه قرار گرفته است، بدون مشخصات (معلوم فی الجمله) است؛ چرا که اگر مشخصات آن ذکر شده بود، همان خانه، متعین شده و آن گاه حمل بر خانه متوسط، لازم نبود. امام، مهریه را نه باطل دانست و نه حکم به مهرالمثل داد. یعنی خانه معلوم فی الجمله را خانه متوسط دانست.

در روایت دیگری، علی بن ابی حمزه از امام کاظم علیه السلام نقل کرده که در مورد مردی سؤال شد که پسرش را به ازدواج دختر برادرش درآورده و مهریه را یک خانه و یک خادم قرار داده است و سپس زوج، فوت کرده است (حکمش چیست؟). امام کاظم علیه السلام فرمود: مهریه از اموال مرد، اخذ می‌شود. درباره بیت و خادم، سؤال شد، فرمودند: متوسط از منازل و خادمان تعیین می‌شود. گفتم خادمش، چهل دینار می‌شود، منزل هم همینطور؟ فرمود هفتاد، هشتاد یا صد دینار هم باشد، باز همین‌طور است (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱: ص ۲۸۳).

در مورد سند روایت، از نجاشی نقل شده است که علی بن ابی حمزه، رأس الواقفیه است (موسوی‌عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ص ۳۶۸). سبحانی نیز او را واقفی و بلکه رأس الواقفیه می‌داند (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۱۸۹)، اما معتقد است این ضعف، مشکلی را ایجاد نمی‌کند؛ چرا که فساد عقیده او دلالتی بر نامتعهد بودن وی در نقل ندارد. ضمن آن که مشایخ ثقات به روایات ایشان عمل کرده‌اند. او حدود ۵۴۵ حدیث از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام نقل کرده است. افزون بر این، تعبیر «کذاب ملعون» که در برخی منابع آمده است، در مورد پسر اوست؛ نه خودش. ایشان می‌افزاید: او احادیث را زمانی شنیده که دینش سالم بوده است و انحراف متأخر، مضر به وضعیت پیشین (سلامت اعتقاد) او نیست (همان). اما روایت آخر را دچار ضعف ارسال دانسته که البته، با توجه به شهرت این مشکل بر طرف می‌شود (همان). برخی معاصران بر این باورند که با توجه به این که عناوین «بیت»، «دار» و «خادم» در ادله معتبر ذکر شده‌اند، مشکلی ندارند (زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۲: ص ۶۸۹۲).

۴.۲.۴. اقتضای ماهیت نکاح

باب نکاح از یک جهت جنبه معاوضی ندارد و بعضی احکام معاوضه بر آن بار نمی‌شود.

قرآن، در مورد مهریه عبارتی مانند هبه دارد که نشانگر این است که نکاح جنبه معاوضی ندارد. در نکاح، طرفین از یکدیگر تمتع می‌برند و مهریه، هبه‌ای است که مرد به زن می‌پردازد و در این گونه هبه‌ها لازم نیست که موهوب له مقدار هبه را بداند (زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۲: ص ۶۹۰۸). پس ماهیت نکاح، نه اقتضای لزوم معلوم بودن تفصیلی مهریه را دارد و نه مانعی بر سر علم اجمالی به آن است.

۴.۲.۵. قیاس اولویت

برخی - از جمله صاحب ریاض - به قیاس اولویت تمسک می‌کنند (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰: ص ۱۲). با این توضیح که وقتی در عقد موقت که مهز رکن آن است، مهریه نامعلوم صحیح باشد، به طریق اولی در ازدواج دائم که مهر، رکن آن نبوده و نکاح بدون مهر، بی‌اشکال است، این کار جایز است. برخی در دلیل حکم (روایت) که در قیاس اولویت، اصل (مقیس علیه) قرار گرفته، مناقشه کرده و بر این باورند که در آن زمان، مشتی گندم (کف من الطعام)، یک ابزار اندازه‌گیری عرفی بوده است و نمی‌توان گفت که نامعلوم بوده و نتیجه گرفت که پس الان هم می‌توان مقداری نامعلوم را مهریه قرار داد! (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۶: ص ۷۱) و از همین رو، در اینجا، اصولاً قیاس اولویت برقرار نمی‌شود.

ایراد دیگر این استدلال آن است که احتمال دارد علت تسامح در مسئله مهریه در عقد موقت، این باشد که نکاح موقت، زمان‌دار بوده و منازعات بعدی در آن کمتر است، اما عقد دائم به دلیل استمرارش، احتمال مناقشات بیشتری دارد. با توجه به فلسفه تشریح شروط - پیش‌گیری از منازعات احتمالی - دقت در ذکر ویژگی‌ها و رفع کامل ابهام در مهریه نکاح دائم، لازم است. اشکال دیگر این است که آنچه در ازدواج موقت به زن داده می‌شود، اجر و مزد است، نه مهر. بنا بر این، ضوابط مهریه بر آن حاکم نیست.





۴.۲.۶. اجماع

دلیل دیگر، اجماع فقهای امامیه است (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰: ص ۱۲) و البته، مکارم شیرازی، اجماع را مدرکی و مآلاً فاقد اعتبار دانسته است؛ چراکه این حکم، دلایل دیگری هم دارد. یعنی معلوم می‌شود این اجماع کاشفیتی از قول معصوم علیه السلام ندارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۶: ص ۲۸).

۴.۲.۷. اصل

دلیل دیگر بنا به نظر صاحب ریاض، «اصل» است (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰: ص ۱۲) و گویا مراد او، «اصل عدم الاشتراط» است. کاشف الغطاء هم برای عدم لزوم ذکر مشخصات کامل مهریه به «اصل» استناد می‌کند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق: ص ۲۰۴) که گویی همان «اصل عدم الاشتراط» باشد. مراد این است که با شک در لزوم چنین شرطی برای مهریه، اصل بر عدم لزوم این شرط است.

۵. چالش چهارم: چیستی علم اجمالی

برای کسانی که به علم اجمالی بسنده می‌کنند، چالش دیگری رخ می‌نماید: مقصود از علم اجمالی مفهوماً و مصداقاً چیست؟ و اساساً تا چه میزان از علم به مورد مهریه (معامله) کافی است تا مهریه، صحیح تلقی شود؟ برخی تصریح دارند که در مهریه، مشاهده کافی است؛ هر چند که مقدار آن - از حیث وزن - کاملاً نامشخص باشد؛ همانند مقداری گندم و قطعه‌ای طلا (محقق، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ص ۵۴۶). بنابراین همین که مهریه از سوی زوجه مشاهده شود، صحیح است؛ هر چند جنس آن به گونه‌ای باشد که در معاوضات، صرف مشاهده آن‌ها کفایت نکند. در پشتیبانی این حکم، حتی ادعای عدم خلاف هم شده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۱: ص ۱۸) و در تعلیل این حکم گفته‌اند که نکاح در حد معاوضات حقیقی نیست؛ چراکه رکن اصلی در نکاح طرفین هستند و مهریه، دخیل در عقد است؛ نه عوض در عقد (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ص ۳۶۶). از همین رو، قیاس آن با سایر معاوضات، نادرست است و تحمیل شرایط آن‌ها بر نکاح، نادرست‌تر. پس

مشاهده موضوع مهریه می‌تواند یکی از مصداق‌های علم اجمالی در هر نوع مالی بوده و مآلاً موجب صحت مهریه شود.

۵.۱. فرع مؤید: یک عقد و یک مهریه برای دو زن

یکی از فروع ذکر شده که به نظر می‌رسد مؤید است، این مسئله است که اگر مردی با یک عقد و یک مهر، دو زن را به ازدواج خود در آورد، وضعیت مهریه او چگونه خواهد شد؟ برخی به جهت این که مهریه در اینجا فی‌الجمله معلوم است، آن را صحیح دانسته‌اند (شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۸: ص ۱۷۱) چرا که حصه هر یک از زنان پس از عقد، قابل تعیین است. دلیل صحت این است که مقتضی، موجود و مانع هم مفقود است؛ چرا که مانع احتمالی این است که مهریه قابل تقسیم نباشد که با فرض امکان تقسیم، این مانع هم بر طرف می‌شود. بنابراین و از این حیث، سببی برای بطلان آن نیست (فاضل‌هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۷: ص ۴۰۴). البته، خود این گروه، درباره تعیین مهر هر زوجه، دیدگاه‌های مختلفی ابراز کرده‌اند. از این مجادلات چنین برداشت می‌شود که اینان با ابتناء بر این که جهلی در بین نیست، آن را پذیرفته‌اند. ایشان روش دفع جهل را تقسیم و تسهیم می‌دانند. تعبیر صاحب‌المقاصد این است که علماً با تقسیم، جهل را از بین برده‌اند (محقق‌ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳: ص ۳۴۲).

به نظر می‌رسد که منظور ایشان این نیست که جهل وجود دارد و بی‌اشکال است، بلکه مراد این است که جهل وجود دارد، اما راه برون‌رفت از آن، تقسیم و تسهیم است. در واقع، در نگاه نخست، نامعلوم بودن به ذهن می‌آید، اما با روش تقسیم این مشکل حل می‌شود. با توجه به رویکرد مشهور فقها در مسائل پیش‌گفته، می‌توان ادعا کرد که اندازه‌ای از علم به مهریه ضرورت دارد که بتوان آن را از بین اموال گوناگون، تشخیص داد.

۶. چالش پنجم: «وسط»؛ انحصار یا تسری؟

در روایاتی که امام علیه‌السلام، عناوین «بیت»، «دار» و «خادم» را بدون ذکر ویژگی‌ها، به عنوان مهریه اجازه فرموده و در تعیین مهریه، حد «وسط» را مشخص کرده‌اند، آیا اقتصار به همین



فقه



سه مورد لازم است یا چنان تعمیم‌پذیر است که بتوان گفت هر گاه هر شیئی مطلق در مهریه، حمل بر «وسط» و متوسط شده و در نهایت، مهر از جهالت بیرون آمده و رفع اختلاف می‌شود؟ در این مسئله، همراهی در بین اندیشوران وجود ندارد؛ برخی به اقتضای اکتفا کرده و می‌گویند روایات بر بیش از این سه مورد دلالتی ندارد و تعبداً می‌بایست تنها آن‌ها را پذیرفت (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۴: ص ۳۱۹). اینان می‌گویند الزام زوج به متوسط، خلاف قاعده است، پس باید به همین موارد منصوص، بسنده کرد؛ زیرا قاعده این است که زوج، جز انجام تعهدات عقد ازدواج، وظیفه‌ای نداشته و او می‌تواند این امر را که بر هر مصداقی - چه حدّ اعلی، چه پایین‌ترین حد - قابل اطلاق است، انجام دهد، اما الزام او به حد وسط، حکمی تعبدی است و نیازی به رضایت زوجه ندارد. نتیجه آن که در این جا باید به همان موارد منصوص اکتفا کرد (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۱۹۰).

نگرش دیگر انحصار را برتافته و تسری را جایز می‌داند؛ زیرا هیچ خصوصیتی در اموال مذکور نمی‌بیند که حکم، منحصر به آن‌ها باشد. از همین رو در دیگر اشیاء مثل گوسفند، لباس، در صورت عدم تعیین ویژگی‌ها، می‌توان امر «وسط» را پیش کشید. دلیل حکم به «وسط» و رجوع به عرف در خصوص دار و بیت و خادم هر چه باشد، در دیگر اموال هم وجود دارد؛ خواه مطلق بودن آن، به فرد و مصداق غالب، انصراف پیدا کند، که آن هم چیزی جز وسط نیست؛ بر خلاف حد اعلی و ادنی و یا این که از باب جمع بین حقیق باشد که حد وسط، جامع بین حقیق است. به عبارت دیگر، قاعده انصاف، مقتضی چنین حکمی است. ظاهر روایات هم، به گونه‌ای نیست که ویژگی خاصی را در آن اموال، مد نظر قرار داده باشد که نتیجه‌اش انحصار حکم در همان اموال باشد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ص ۲۱). صحیح بودن مهریه در اشیاء مطلق با ضابطه قابلیت تعیین - که ارائه شد - منطبق است؛ چون در هر حال در تعیین آن می‌توان از عرف استمداد جست.

۷. چالش ششم: فقه الحدیث معنای وسط (مفهوماً و مصداقاً)

دلالت و مفهوم کلمه «وسط»، اشکال و چالش دیگری است. به نظر برخی، «وسط» در برخی موارد، بسیار تصوراتناشدنی بوده و بعید است که معصوم آن را اراده کرده باشد. به

اعتقاد محقق کرکی، اگر وسط همان حد متعارف باشد، مصادیق بسیاری خواهد داشت و نمی‌توان آن را مهریه قرار داد و اگر منظور حد وسط حقیقی باشد که اصلاً قابل تشخیص نیست (محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ص ۳۴۴). این دسته بر این باورند که تعیین حد وسط، ناشدنی است؛ به‌ویژه اگر شهر محل تعیین خانه هم معین نشده باشد. چنین اموری موجب نزاع بین افراد شده و قاضی را نیز به سرگردانی می‌افکند و از همین رو، عمل به این روایات را مشکل می‌بینند (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ص ۳۶۸). دلیل دیگر عدم پذیرش حد وسط، تالی فاسد دیگری است. یعنی اگر بتوان به دلیل این که این اشیای ذکر شده در روایات، خصوصیتی ندارند که حمل بر «وسط»، منحصر به آن‌ها باشد، پس هر شیء را می‌توان مهر قرار داد، پیامدش مخالفت با فتوای مشهور فقها بوده و همچنین بر خلاف قاعده مبنایی است که مهر باید به گونه‌ای معلوم باشد که رافع اختلاف باشد و یا به گونه‌ای باشد که بتوان اختلاف در آن را برطرف کرد. بنابراین نظر قراردادادن اشیاء بطور مطلق (بدون ذکر اوصاف) به عنوان مهر، موجب مجهول ماندن آن و در نتیجه، بطلانش می‌شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق: ص ۲۰۶).

این دیدگاه در نظر برخی، برکنار از آسیب نیست؛ چراکه این روایات، کاشف از وضعیت عرف آن زمان در خصوص این سه مورد است. به این معنا که سخن امام، حاکی از این است که در این سه مورد، عرف چنین حکمی می‌دهد و امام، در واقع، خبر و گزارشی از عرف زمانش خودشان داده‌اند. افزون‌براین، از این نوع جهالت‌ها در مهر، چشم‌پوشی می‌شود؛ زیرا نکاح معاوضه محض نیست که نتوان از آن چشم‌پوشید. سوم این که دلیل واضحی بر شرط معلوم‌بودن از تمام جهات نیست. افزون بر این، «وسط» نیز امری است که امکان معلوم کردن آن وجود دارد (همان). سرانجام این که اقل مقدار متعارف (کمترین مصداق وسط، نه کمترین حد و مصداق آن شیء)، معیار است. همان‌طور که امام نیز فرمودند: هفتاد، هشتاد و صد. یعنی هفتاد هم صحیح است. پس می‌توان گفت مراد از وسط، وسط حقیقی نیست و معنایش این است که کمتر از متعارف نباشد. افزون بر این، اگر حد وسط را نپذیریم، در موردی که زوج باید





مهرالمثل پردازد و از طرفی هم مصادیق مهرالمثل بسیار متفاوت باشد، همین إشکال وسط حقیقی و متعارف وجود دارد، درحالی که هیچ فقهی إشکال نکرده است و همین نشان می‌دهد کلی بودن، مضر نبوده و شخص مختار است هر مصداقی از کلی را بدهد. صاحب جواهر می‌گوید: وقتی روایات حکم به حد وسط می‌دهند، هر یک از مصادیق حد وسط می‌تواند انتخاب شود و مخالفت با آن مانند اجتهاد در مقابل نص است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۱: ص ۲۱).

با فرض پذیرش استناد به روایات برای حد وسط و نیز تفسیر حد وسط به تلقی عرفی، این پرسش رخ می‌نماید که آیا متعارف بودن به صورت کلی است یا با در نظر گرفتن وضعیت طرف تعیین می‌شود؟ برخی اعتقاد دارند برای تعیین متعارف، طرف مقابل و شخصیت او باید لحاظ شود (زنجان، ۱۴۱۹ق، ج ۲۲: ص ۶۸۹). این قید از تناسب حکم و موضوع فهمیده می‌شود. بنابراین، برای تعیین حد وسط، نه افراط، جایز است و نه تفریط. برای این امر حال زوج نیز باید مد نظر قرار گیرد. به اعتقاد سبحانی، هر چند خانه متوسط، واجد مراتب و هر مرتبه‌ای نیز مصادیق متعدد دارد، اما آن مرتبه با توجه به حال زوج، از جهت غنا، فقر، یسر و عسر زوج تعیین می‌شود. بنا براین، تعیین مصداق، امر سهلی است؛ نه مشکل. نتیجه ایشان این است که نه تنها عمل به روایات، اولویت دارد، بلکه متعین است و اگر بر فرد وسط، اتفاق نظر پیدا نشود، تصالح و مصالحه انجام می‌شود (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۱۹۰). به نظر می‌رسد در مهریه‌های زمان‌های قبل، اگر اشیاء نامعلومی، مهر قرار گرفته‌اند، حد وسط که تعبیر دیگری از حد عرفی است، ملاک باشد؛ چرا که همه پشتوانه روایی دارد و هم این که قاعده عدل و انصاف، اقتضای آن را دارد. گویی همین امر وسط، تفسیر عرف مدارانه‌ای است که امروزه آن را نه تنها از ابزارهای تفسیر متون می‌دانند که حتی از منابع قانون معرفی می‌شود، اما امروزه دیگر نمی‌توان مهریه نامعلوم را در عقد پذیرفت؛ چرا که دیگر ابزارهای اندازه‌گیری فراوان، سهل الوصول و دقیق هستند و امکان تشاجر را به حداقل می‌رسانند؛ زیرا یکی از اهداف بلند فقه از ارائه شروط، رفع همین اختلافات است.

۸. نتیجه گیری

مهریه در عقد نکاح بایستی معلوم باشد، اما این معلوم بودن، از جهاتی چالش برانگیز بوده است. استناد به ادله لزوم علم به عوضین در دیگر عقود، در عقد نکاح خالی از تکلف نیست؛ زیرا عقد نکاح از یک سو عقد است و بالتبع محکوم به ضوابط عقود معاوضی و از دیگر سو، برخی از احکام عقود معاوضی بر آن اجرا نمی‌شود. راه حل این است که نکاح را - که مشتمل بر عوضین هم هست - گونه‌ای دیگری با عنوان عقد «معاوضی مسامحی» بنامیم. چالش متفرع دیگر، بایستگی علم تفصیلی یا کفایت به علم اجمالی در تعیین مهریه است. باورمندان به کفایت علم اجمالی با چالش‌های دیگری هم روبه‌رو هستند. آنگاه که به روایات مجوزّه مهریه نامعلوم استناد می‌شود، نه به ضرب قاعده کلی می‌توان منکر معلوم بودن مهریه شد و نه دلالت روایات دال بر حمل مهریه‌های مجهول بر «وسط»، کار را در همه جا به سامان می‌رساند. بررسی ادله موافق و مخالف، وضعیت بسیار مردّدی را تصویر می‌کند. به نظر می‌رسد چاره کار در مهریه عقود زمان‌های قبل، مراجعه به عرف و مصالحه است، اما در زمان حاضر، با توجه به فلسفه تشریح شروط که جلوگیری از منازعات احتمالی بعدی است، می‌توان گفت که مهریه باید از همه جهات معلوم باشد و احتیاط هم در همین است.



کتابنامه

۱. ابن ادريس، محمد بن احمد (۱۴۱۰ق)، السرائر، ج ۲، قم: انتشارات اسلامى.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، ج ۳، بيروت: دارالفكر.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد (محقق اردبیلی) (۱۴۱۴ق)، مجمع الفوائد، قم: انتشارات اسلامى.
۴. اصفهانی، سيدابوالحسن (۱۴۲۲ق)، وسیلة النجاة، قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۵. انصارى، مرتضى (شيخ انصارى) (۱۴۱۰ق)، مكاسب، ج ۱۱، قم: مؤسسه دارالکتاب.
۶. انصارى، مرتضى (شيخ انصارى) (۱۴۱۵ق)، كتاب النكاح، قم: ستاد كنگره جهانى شيخ انصارى.
۷. جوهرى، اسماعيل بن حماد (۱۴۱۰ق)، تاج اللغة، ج ۳، بيروت: دارالعلم.
۸. حائرى طباطبايى، سيدعلى (۱۴۱۸ق)، رياض المسائل، قم: آل البيت عليه السلام.
۹. حلى، حسن بن يوسف (علامه حلى) (۱۴۰۸ق)، شرايع الاسلام، ج ۲، قم: اسماعيليان.
۱۰. حلى، حسن بن يوسف (علامه حلى) (۱۴۱۳ق)، قواعد الأحكام، ج ۳، قم: انتشارات اسلامى.
۱۱. حلى، حسن بن يوسف (علامه حلى) (۱۴۱۴ق)، تذکره الفقهاء، قم: آل البيت عليه السلام.
۱۲. حلى، فخرالمحققين، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، إيضاح الفوائد، قم: اسماعيليان.
۱۳. خراسانى، محمد كاظم (آخوند خراسانى) (۱۴۰۹ق)، كفاية الأصول، قم: آل البيت عليه السلام.
۱۴. خوانسارى، سيداحمد بن يوسف (۱۴۰۵ق)، جامع المدارك، ج ۴، قم: اسماعيليان.
۱۵. خوانسارى، موسى بن محمد (۱۴۱۸ق)، منية الطالب، الجزء الأول، قم: النشر الاسلامى.
۱۶. خورى شرتونى، سعيد (۱۴۰۳ق)، اقرب الموارد، قم: كتابخانه آية الله مرعشى.
۱۷. دهخدا، على اكبر (۱۳۷۳)، لغتنامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
۱۸. سبحانى تبريزى، جعفر (۱۴۱۶ق)، نظام النكاح، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۱۹. شيرى زنجانى، سيدموسى (۱۴۱۹ق)، كتاب نكاح، قم: مؤسسه رأى پرداز.
۲۰. شهيدى، سيدمهدي (۱۳۷۷)، تشكيل قراردادها و تعهدات، ج ۱، تهران: حقوقدان.
۲۱. شهيد ثانى، زين الدين بن على (۱۴۱۰ق)، الروضة البهية، قم: داورى.
۲۲. شهيد ثانى، زين الدين بن على (۱۴۱۳ق)، مسالك الأفهام، قم: المعارف الإسلاميه.



۲۳. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، قم: آل البیت علیهم السلام.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۳۸۷ق)، المبسوط، ج ۳، تهران: المرتضویه.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۴۰۰ق)، النهایه، ج ۲، بیروت: دارالکتاب.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۴۰۷ق)، الخلاف، قم: انتشارات اسلامی.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۴۰۷ق)، تهذیب الاحکام، ج ۴، تهران: دارالکتاب.

۲۸. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (۱۴۱۱ق)، القواعد و الفوائد، قم: مفید.

۲۹. علم الهدی، شریف مرتضی (۱۴۱۵ق)، الانتصار، قم: انتشارات اسلامی.

۳۰. عمیدی، سید عمیدالدین (۱۴۱۶ق)، کنز الفوائد، قم: انتشارات اسلامی.

۳۱. غروی اصفهانی، محمد حسین (۱۴۱۸ق)، حاشیه مکاسب، قم: انوار الهدی.

۳۲. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق)، کشف اللثام، قم: انتشارات اسلامی.

۳۳. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، ج ۲، قم: دارالهجره.

۳۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲)، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲، تهران: سهامی انتشار.

۳۵. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر (۱۳۹۲ق)، انوار الفقاهة (النکاح)، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.

۳۶. کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد، ج ۲، قم: آل البیت علیهم السلام.

۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، ج ۴، تهران: دارالکتاب.

۳۸. محقق داماد، سید مصطفی (۱۴۰۶ق)، قواعد فقهی، ج ۴، ج ۱۲، تهران: علوم اسلامی.

۳۹. مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۱۷ق)، العناوین الفقهیة، قم: انتشارات اسلامی.

۴۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴ق)، انوار الفقاهة (نکاح)، قم: مدرسه الامام علی علیه السلام.

۴۱. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ق)، البیع، ج ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی علیه السلام.

۴۲. موسوی خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۲ق)، مصباح الفقاهة، ج ۵، بیروت: دارالهادی.

۴۳. موسوی عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱ق)، نهاية المرام، قم: انتشارات اسلامی.



٤٤. نائینی، محمدحسین (١٤١٣ق)، البیع و المكاسب، مقرر: محمدتقی آملی، قم:

النشر الاسلامی.

٤٥. نجفی، محمدحسن (صاحب جواهر) (١٤٠٤ق)، جواهر الکلام، ج ٣١، ص ٧، بیروت: داراحیاء

الثرات.

٤٦. نراقی، احمد (١٤١٧ق)، عوائد الأيام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.



فقه

سال بیست و ششم، شماره سوم (پیاپی ٩٩)، پائیز ١٣٩٨